



کالبدشکافی جریان منحرفی به نام «خوارج»  
عالمات فریبگی

# فتنه‌گرترین گروه تاریخ

علی اکبر عالمیان

اشاره

پس از پایان جنگ نهروان و قلع و قمع شدن گروه‌های به نام خوارج به دست توانمند فاتح خیبر، جمله‌ای از امیرالمؤمنین (علیه السلام) شنیده شد که بر ابعاد تکان دهنده روش و منش این گروه افراطی صخه می‌گذاشت: «فانی فقاأ عین الفتنه»؛ چشم این فتنه را در آورده و کور کردم. تصریح حضرت علی (علیه السلام) بر فتنه‌گر بودن این گروه و فتنه‌گری آنان، خود دلیلی روشن است تا در این مقال به ابعاد فتنه‌گری خوارج پرداخته شود. این که چرا حضرت علی (علیه السلام) از میان خیل عظیم دشمنان خود، تنها از گروه خوارج با عنوان «فتنه‌گر» یاد می‌کند، خود می‌تواند محملی مناسب جهت «فتنه‌گرترین گروه تاریخ» نامیدن آنان باشد؛ چرا که در هیچ عصری به اندازه عصر امیرالمؤمنین (علیه السلام) اسلام در معرض تهدیدات و فتنه‌گری‌های گوناگون قرار نگرفته بود.

**گروه ناکثین افرادی بودند که ابتداء جزو بیعت کنندگان با حضرت علی علیه السلام بودند، اما پس از مدتی جزو دشمنان درجه یک حضرت شدند. بارزترین اعضای این گروه فتنه گر؛ طلحه و زبیر بودند.**

### «خوارج» در یک نگاه

خوارج جمع کلمه «خارجی» و در لغت به معنای خروج کننده و شورشگر است و در معنای عام و اصطلاحی، به کسی می گویند که علیه امام برحق مسلمانان شورش کند، اما آنچه کلمه «خوارج» را معنا و هویتی خاص بخشید، لجنه و گروهی بود که بعدها به فتنه گرترین گروه تاریخ اسلام شهرت یافت. اعضای این گروه که از پس جریان جنگ صفین و در اعتراض به حکمیت در برابر امام علی علیه السلام قرار گرفتند و با آن حضرت جنگیدند، دارای عقاید و آرای هستند که بر متحجر بودن و تمایل بر قشری گری و جمود فکری آنان صحه می گذارد. آنان معتقد به عقایدی از قبیل: کافر بودن مرتکب گناه کبیره، کافر بودن نستسجیر بالله امام علی علیه السلام و لزوم تبری از ایشان، حرمت پذیرش داوری غیر خدا و ... بوده و بر این آرای سسخت و باطل خود اصرار می ورزیدند. این گروه بعدها به فرقه های گوناگون تقسیم شدند که عبارتند از: محکمة الاولی (فرقه حروریه)، ازارقه (پیروان نافع بن الازرق)، نجدیه (پیروان نجدة بن عامر حنفی)، صفریه (پیروان زیاد بن الاصفر) و اباضیه (پیروان عبدالله بن اباض).<sup>۱</sup>

### خوارج؛ مولود «عصر تأویل پس از پیامبر» یا «عصر فتنه گری»

پس از رحلت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و غصب خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جریاناتی روی داد که از دل این جریانات، گروه فتنه گری به نام «خوارج» به وجود آمد. در محلی به نام «سقیفه بنی ساعده» جلسه ای به اصطلاح شورایی تشکیل شد تا به وضعیت جانشین رسول اسلام صلی الله علیه و آله رسیدگی شود. تشکیل دهندگان این جلسه، همان گروهی بودند که وقتی پیامبر در روز ۱۸ ذی الحجه در منطقه غدیر خم، علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود معرفی کردند، نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمده و با جمله «بِیْحَ لَکَ یا عَلِیُّ لَقَدْ اُضِیْحَتْ مَوْلَانَا وَ مَوْلَى کُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ» به حضرت تبریک گفتند. جریان سقیفه به گروه گروه شدن مسلمین و چنددستگی آنان و شکل گیری احزاب گوناگون در جامعه اسلامی منتج شد. در این زمان، عمدتاً سه گروه فعال، جهت در دست گرفتن قدرت و خلافت تشکیل شد:

اول: گروهی بود که با دو خلیفه و همکاری سعید بن ابی وقاص تشکیل شد. به این حزب یا گروه، حزب «تیم و عدی» گفته می شد. شاخه نظامی این حزب را خالد بن ولید اداره می کرد. دوم: گروه ابوسفیان یا همان «طلقاء». طلقا جمع طلق است. این اصطلاح از فرمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اخذ شد که پس از فتح مکه، خطاب به آل ابوسفیان و سایر مشرکین فرمودند: «اذهبوا انتم الطلقاء»، بروید، شما جزو آزادشدگانید.

سوم: گروه انصار - بدون اوس - به رهبری «سعد بن عبادة انصاری» که رئیس «خزرج» بود.<sup>۲</sup>

این سه گروه که در برابر حضرت امیر علیه السلام ایستاده بودند، همواره از یک حزب و گروهی که به عنوان مخالف این اضلاع سه گانه فتنه گری به شمار می آمد، هراس داشتند. گروه چهارم و مخالف احزاب سه گانه مذکور، گروه «بنی هاشم» بود که افرادی نظیر: عبدالله بن عباس، سهل بن حنیف، مقداد، عمار، عثمان بن حنیف، سلمان

فارسی، ابوذر و شماری از صحابی های شکنجه دیده و پیرو واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام شامل آن می شد. این گروه ها - غیر از گروه بنی هاشم - مصداق بارز فتنه گری و سرپیچی از فرامین پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار آمده و آغازگر «فتنه ای» بودند که جهان اسلام را با آسیب جدی مواجه ساخته بود. در سال ۳۵ هجری و پس از آن که خلافت حضرت امیر علیه السلام شروع شد، احزاب فتنه سه گانه مذکور، در قالبی جدیدتر و با اهداف و اسامی تغییر یافته و البته نظام یافته تر، در برابر حضرتش قد علم کردند.

### ناکثین، قاسطین، مارقین؛ فتنه گران تحول یافته

در خطبة شمشقیه، امام علیه السلام درباره مردمی که به در خانه شان آمده اند تا با حضرت بیعت کرده و ایشان را راضی به قبول خلافت نمایند، این گونه اتمام حجت می نماید: «در این بیست و پنج سال [خانه نشینی] جامعه به چهار خصلت منحرف از مکتب دچار شده است و اکنون اگر بنا بر آن است که شما با من همکاری و همراهی کنید، جز این نیست که باید مشکلاتی را از سر بگذرانید و حوادثی را ببینید و با آن ها دست و پنجه نرم کنید تا بتوانیم دوباره به همان اسلام اصیل ... باز گردیم.»

امام علی علیه السلام در این بیانات در لفافه اشاره، قصد دارد تا حوادث و مشکلاتی را که حکومتش به دنبال خواهد داشت و با شناختی که از روحیه احزاب دارد، بیان کند تا مردم دردمند بیست و پنج سال رنج کشیده را که به مدینه آمده اند و شمشیر به دست گرفته اند و بر اثر قدرت آنان اکنون احزاب و سران احزاب به سوراخ ها خزیده اند، بعد از بیست و پنج سال در حالی که آگاه می کند، محروم نکند.<sup>۳</sup> اما در هر حال، همان احزاب سه گانه، این بار با موضع گیری خاص و تغییر شعار و فتنه گری تحول یافته، در برابر حضرت ایستادند. این احزاب عبارت بودند از: ناکثین، قاسطین و مارقین؛ همان گروه هایی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله پیش بینی مقابله حضرت علی علیه السلام با آنان را کرده بود: «تقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین»؛ تو با پیمان شکنان و ستمگران و خارج شدگان از دین خواهی جنگیدی.<sup>۴</sup>

۱. ناکثین: گروه ناکثین افرادی بودند که ابتداء جزو بیعت کنندگان با حضرت علی علیه السلام بودند، اما پس از مدتی جزو دشمنان درجه یک حضرت شدند. بارزترین اعضای این گروه فتنه گر؛ طلحه و زبیر بودند. آنان که خود از عاملان و محرکان قتل عثمان بودند، به بهانه خونخواهی عثمان، به مخالفت با امام علی علیه السلام پرداختند، در حالی که علت اصلی مخالفت آنان، مسئله دیگری بود. زبیر به طمع فرمانروایی عراق و طلحه هم در آرزوی حکمرانی در یمن، به حمایت از حضرت و بیعت با ایشان همت گماشتند.<sup>۵</sup> اما پس از آن که حضرت علیه السلام صراحتاً خواسته آنان را رد کرده و تأکید کردند که «امن افرادی را برای حکومت می گمارم که به دین و امانتداری آنان مطمئن باشم و روحیات آنان را بشناسم»،<sup>۶</sup> در سلک مخالفان حضرت درآمدند و بارانندازی جنگ جمل به رهبری عایشه بر ضد علی علیه السلام موجب کشته شدن حدود ده هزار نفر از مسلمانان شدند و خود نیز در این جنگ فتنه گرا به هلاکت رسیدند.

۲. قاسطین: پس از این که فتنه «اصحاب جمل» - یاران شتر - خوابید

**قاسطین، ستمگرانی بودند که به خاطر دنیاخواهی، مقام پرستی و حسادت و کینه‌توزی نسبت به حضرت (علیه السلام) به مخالفت با ایشان پرداختند. این گروه به رهبری معاویه ابن ابی سفیان و سربازی سربازانی نظیر عمرو بن عاص، بسر بن ارطاه، زیاد بن ابیه و ... یکی از بزرگ‌ترین مخالفان حکومت پنج‌ساله امیر المؤمنین (علیه السلام) به شمار می‌آیند.**

خویش، به ویژه در دوران نزدیک به پنج‌ساله امیر المؤمنین (علیه السلام) انجام دادند که به چند نمونه آن اجمالاً اشاره می‌شود:

#### ۱. رسوایی حکمیت

در جنگ صفین و در آخرین روزی که جنگ به نفع امام و به ضرر معاویه در حال اتمام بود، معاویه با مشورت عمرو عاص دست به نیرنگ ماهرانه‌ای زد. به پیشنهاد عمرو عاص، قرآن‌ها بر سر نیزه رفت تا لشکر معاویه از هزیمت قطعی نجات یابد. لشکر معاویه فریاد برآوردند که ای مردم! ما اهل قبله و قرآنیم، بیایید آن را در بین خویش حکم قرار دهیم. اشعث بن قیس با دیدن این صحنه از میدان جنگ بازگشت و خطاب به حضرت گفت: شما می‌گفتی ما به کتاب و سنت عمل می‌کنیم، اکنون آن‌ها هم همین را می‌گویند.

علی (علیه السلام) فرمود: این‌ها صفحه و کاغذ قرآن را بهانه کرده، می‌خواهند در پناه لفظ و کتابت قرآن، خود را حفظ کنند و بعد به همان روش ضد قرآنی خود ادامه دهند. کاغذ و جلد قرآن، در مقابل حقیقت آن ارزش و احترامی ندارد. حقیقت و جلوه راسستین قرآن منم. این‌ها کاغذ و خط را دستاویز کرده‌اند تا حقیقت و معنی را نابود سازد.<sup>۱۱</sup>

این بیان حضرت تأثیری در اشعث نداشت تا این که نزدیک به بیست هزار مرد جنگی شمشیر به دست، نزد حضرت آمده و گفتند: ما عثمان را کشتیم چون به قرآن عمل نمی‌کرد، اکنون که این طایفه [معاویه و اعوان او] حاضر به اطاعت قرآن هستند، چرا با آن‌ها جنگ کنیم؟ اگر تو هم به حرف وی گوش نکنی، تحویل معاویه می‌دهیم.<sup>۱۲</sup> حضرت (علیه السلام) در پاسخ فرمود: ای قوم! شما می‌دانید اول کسی که به قرآن تسلیم شد من بودم و از اول کار تاکنون، با این قوم بر سر قرآن سخن می‌گویم، اما آن‌ها با این حيله می‌خواهند از دست ما رهایی یابند...

این مخالفان که بعدها به گروه خوارج معروف شدند، نه تنها وقعی به سخنان حضرت ننهاده‌اند، بلکه ایشان را مجبور کردند تا به مالک‌الاشتر دستور دهد تا دست از جنگ و حمله به معاویه بردارد. حضرت نیز چنین کرد و به مالک‌الاشتر امر فرمود تا به خاطر حفظ جان مردم، دست از جنگ بکشد. با اتمام جنگ، بنا بر خواست منافقانه معاویه و یارانش، قرار بر آن شد تا قرآن حکم قرار گیرد. معاویه، عمرو عاص را به عنوان نماینده و حکم از سوی خود قرار داد، اما وقتی حضرت امیر (علیه السلام) از سوی خود حکمی معرفی کرد، اشعث بن قیس و خوارج، ابوموسی اشعری را که فردی منافق و بی‌تدبیر بود برگزیدند و بدینسان به فرمایش حضرت مبنی بر این که «ابوموسی شایستگی این مقام را ندارد»، بی‌اعتنایی کردند. در جلسه عمرو عاص و ابوموسی اشعری، تصمیم گرفته شد تا معاویه و علی (علیه السلام) را از خلافت خلع و عبدالله بن عمر را به خلافت برگزینند و این تصمیم را به عنوان «نتایج حکمیت» به سمع مردم رساندند، اما مردم خشمگین شده و به آن دو حمله بردند. ابوموسی به مکه گریخت و عمرو عاص نیز به شام رفت.

خوارج که به وجود آورنده این «فتنه» بودند، رسوایی حکمیت را با چشم دیدند، اما به خاطر تصلب و تعصب لجوجانه، هیچ‌گاه خود را مقصر قلمداد نکردند، بلکه ابوموسی و عمرو عاص را مقصر دانستند؛

و «اشرافیت» و «حسد» و «رقابت» هر سه در یک جا مدفون شد، دومین خطر متوجه حضرت شد و این خطر «قاسطین» و باند «طلقاء» بود. قاسطین، ستمگرانی بودند که به خاطر دنیاخواهی، مقام پرستی و حسادت و کینه‌توزی نسبت به حضرت (علیه السلام) به مخالفت با ایشان پرداختند. این گروه به رهبری معاویه ابن ابی سفیان و سربازی سربازانی نظیر عمرو بن عاص، بسر بن ارطاه، زیاد بن ابیه و ... یکی از بزرگ‌ترین مخالفان حکومت پنج‌ساله امیر المؤمنین (علیه السلام) به شمار می‌آمدند.

این گروه فتنه‌گر، یکی از سهمگین‌ترین و خونبارترین جنگ‌ها را بر امت اسلامی تحمیل نمود که به جنگ صفین معروف شد. در این جنگ چهل و پنج هزار و به قولی نود هزار نفر از شامیان کشته شدند و بیست تا بیست و پنج هزار نفر از لشکریان علی (علیه السلام) به شهادت رسیدند.<sup>۱۳</sup> البته تلفات این جنگ فقط منحصر به همین مقدار کشته نشد، بلکه توهین به کتاب خدا با بر سر نیزه کردن آن به دست معاویه و لشکر یانش و تفکرات فتنه‌گرانه عمرو عاص انجام شد که مصداق اتم و اکمل وهن اسلام به شمار می‌رفت.

۳. مارقین: پس از پایان جنگ صفین، مردم به سه دسته مختلف تقسیم شدند:

دسته اول سربازان و فدائیان امیر المؤمنین (علیه السلام) بودند که در خلوص نیت و فرمانبرداری محض از حضرت معروف بوده و از جان و دل می‌جنگیدند. آن‌ها از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را شناخته بودند و از گوهر وجود او جدا نمی‌شدند و از جان و مال و شخصیت در راه او دریغ نداشتند.

دسته دوم کسانی بودند که بنده دینار و درهم شده و دنیا را بر دین ترجیح می‌دادند، نماز را با علی (علیه السلام) می‌خواندند و سر سفره معاویه می‌نشستند.

دسته سوم کسانی بودند که زاهد خشک و متعصب جاهل و نابخرد بوده و علی و معاویه را به یک چشم نگریده و با یک برخورد ناچیز، به هر دو بد می‌گفتند و وقتی در جنگ صفین واقعه حکمیت پیش آمد، از هر دو تبری جستند. این گروه خوارج یا مارقین بودند که صریحاً به علی (علیه السلام) گفتند که تو با این صلحنامه کافر شدی و مرتد گشتی؛ توبه کن و مسلمان شو تا تو اطاعت کنیم.<sup>۱۴</sup> حضرت (علیه السلام) این گروه را «مارق» نامیده و فرمود: «يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السُّهْمُ مِنَ الرِّمِيَّةِ»؛ چون تیر پرتابی که از کمان برون می‌پرد، «مارقین» از دین برون می‌روند.

«مارق» از ریشه «مَرَقَ» به معنی پرتاب شدن است؛ تیری که به سرعت از کمان رها می‌شود و به هدف نمی‌خورد. این گروه در اثر اشتباهاتی که در ارزیابی جو اجتماعی داشتند، از جامعه و امت اسلامی به بیرون پرتاب شدند و به علت این که نتوانستند مسائل روز را تشخیص بدهند، با یک موضع‌گیری غلط در مقابل رهبری ایستادند. به این جهت امام (علیه السلام) به این گروه لقب «مارق» - بی‌دین و از دین خارج‌شدگان - داد که این مسئله، حالت شتاب، دستپاچگی و کم‌بینشی آن‌ها را در مسائل رهبری و اجتماعی اسلام می‌رساند.<sup>۱۵</sup>

#### فتنه‌گری‌های این گروه افراطی

گروه مارقین یا همان خوارج، انواع فتنه‌گری‌ها را در دوران حیات

«مارق» از ریشه «مَرَقَ» به معنی پرتاب شدن است؛ تیری که به سرعت از کمان رها می‌شود و به هدفه نمی‌خورد. این گروه در اثر اشتباهاتی که در ارزیابی جو اجتماعی داشتند، از جامعه و امت اسلامی به بیرون پرتاب شدند و به علت این که نتوانستند مسائل روز را تشخیص بدهند، با یک موضع گیری غلط در مقابل رهبری ایستادند.

با اتمام جنگ صفین که با کارشکنی و فتنه‌گری‌های خوارج به سرانجام مطلوبی نرسید، این گروه که در زهد و عبادت، در نهایت تحجر به سر می‌بردند، با اعتکاف در مساجد، حضرت امیر را - نستجیر بالله - کافر و مرتد دانسته و به همگان می‌گفتند تا به این دلیل، از اطاعت حضرت سرپیچی کنند. این تبلیغ منفی خوارج، منتج به جذب برخی افراد جاهل شد و جمعیت آنان را به چیزی در حدود دوازده هزار نفر رسانید. حضرت علی (علیه السلام) ابن عباس را به نزد آنان فرستاد تا آن‌ها را نصیحت کند، اما نصیحت ابن عباس کارساز نشد. او به اتفاق جمعی از سران خوارج به نزد حضرت آمدند، اما نصیحت‌های امام (علیه السلام) نیز بر قلب پرگناه آنان اثر نبخشید. از این رو به دستور امام علی (علیه السلام) لشگری که جهت جنگ با معاویه آماده شده بود، برای برخورد قاطع با گروه خوارج مهیا گردید، چه آن‌که به اعتقاد امام (علیه السلام) خطر خوارج از معاویه بیشتر بود، زیرا معاویه طالب خلافت بود، اما خوارج با اعمال فتنه‌گرانه خود به ایمان و عقیده و در یک کلام دین، ضربه جبران‌ناپذیری وارد آورده بودند.<sup>۱۴</sup> به همین منظور به سوی منطقه نهروان که محل اجتماع خوارج بود،

چرا که به زعم آنان، انتخاب دو انسان به عنوان حاکم در دین خدا و داور قرار دادن آن‌ها، خلاف شرع بوده و کفر است؛ چرا که حاکم فقط خداست و نه انسان‌ها. از این رو نزد حضرت (علیه السلام) آمدند و گفتند: ما نفهمیدیم و تن به حکمیت دادیم، هم تو کافر گشتی و هم ما. ما توبه کردیم، تو هم توبه کن. حضرت (علیه السلام) فرمود: توبه در هر حال خوب است، ما همواره از هر گناهی استغفار می‌کنیم. گفتند: این کافی نیست، بلکه باید اعتراف کنی که «حکمیت» گناه بوده و از این گناه توبه کنی. حضرت پاسخ داد: مسئله حکمیت را من به وجود نیاوردم، خودتان به وجود آوردید و نتیجه‌اش را نیز دیدید، از طرفی دیگر، چیزی که در اسلام مشروع است، چگونه آن را گناه قلمداد کنم و گناهی که مرتکب نشده‌ام، به آن اعتراف کنم؟ از این جا، گروه خوارج به عنوان یک فرقه مذهبی دست به فعالیت زدند. در ابتدا یک فرقه یاعی و سرکش بودند و به همین جهت «خوارج» نامیده شدند، ولی کم‌کم برای خود اصول عقایدی تنظیم کردند و حزبی که در ابتدا فقط رنگ سیاست داشت، تدریجاً به صورت یک فرقه مذهبی درآمد و رنگ مذهب به خود گرفت.<sup>۱۵</sup>

۲. «فتنه» نهروان



**پایان فتنه‌گری خوارج، نتیجه‌ای جز تار و مار شدن همگی این فتنه‌گران نداشت و تنها نه نفر از آنان زنده ماندند. در میان همین نه نفر، فتنه‌گری به نام عبدالرحمن بن ملجم مرادی بود که با به شهادت رساندن امام اول شیعیان، پازل فتنه‌گری گروه خوارج را تکمیل کرد.**



حرکت کرد؛ حضرت ابتدا به آنان امان داد تا برای آخرین بار از عقاید نادرست خود برگردند. بر اثر تبلیغ حضرت، حدود هشت هزار تن از خوارج، به طرف پرچم امان رفته و راه خود را از گروه افراطی و متحجر جدا کردند و تنها چهار هزار تن بر همان عقاید باطل خود باقی ماندند تا به رهبری عبدالله بن وهب رابیس، با سر دادن شعار «لا حُکَمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» به جنگ با حضرت برخیزند. پایان این فتنه‌گری خوارج، نتیجه‌ای جز تار و مار شدن همگی این فتنه‌گران نداشت و تنها نه نفر از آنان زنده ماندند.<sup>۱۰</sup> در میان همین نه نفر، فتنه‌گری به نام عبدالرحمن بن ملجم مرادی بود که با به شهادت رساندن امام اول شیعیان، پازل فتنه‌گری گروه خوارج را تکمیل کرد.

### ۳. خاموش کردن نور وجود «امام فتنه‌ستیز»

شاید بتوان اوج فتنه‌گری خوارج را به شهادت رساندن امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) توسط پس مانده‌های نهر وانیان قلمداد کرد. فراریان خوارج از مهلکه نهر وانیان، در مکه گرد آمدند تا به زعم خویش اوضاع مسلمین را بررسی کنند. سه تن از آنان به نام‌های عبدالرحمن بن ملجم مرادی، عمرو بن بکر و برک بن عبدالله، ضمن گفت‌وگو به این نتیجه رسیدند که تمام خون‌ریزی‌ها و گرفتاری مسلمین به واسطه سه نفر است: معاویه، عمرو عاص و علی (علیه السلام) اگر این سه نفر از میان برداشته شوند، مسلمان‌ها آسوده خواهند شد. قرعه کشتن علی (علیه السلام) به نام فتنه‌گر متحجر ابن ملجم مرادی درآمد تا وی علی (علیه السلام) را از میان بردارد. این گونه شد که وی در اواخر ماه شعبان وارد کوفه شد و در منزل «قطام» که پدر و برادرش در جنگ نهر وانیان کشته شده بودند و از این رو کینه شدیدی نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشت، منزل کرد. قطام نیز ابن ملجم را به کشتن علی (علیه السلام) تشویق نمود و در سحرگاه ۱۹ رمضان سال ۴۰ هجری، نقشه به شهادت رساندن علی (علیه السلام) با ضربه مرگبار جرثومه جهل و فتنه‌گری زمان عملی گردید تا بدین طریق زنجیره فتنه‌گری‌های خوارج با این حلقه مفقوده کامل شود.

### ۴. شبهه‌افکنی و تأویل در دین

هر چند مصادیق بارز فتنه‌گری خوارج را باید در موارد مذکور جستجو کرد، اما از لحاظ فکری و نه تنها عملی نیز این گروه، فتنه‌گری‌های فراوانی را انجام دادند که مشخص‌ترین آن فتنه شبهه‌افکنی و تأویل در دین بوده است. حضرت امیر (علیه السلام) در جمله‌ای زیبا و رسا، خوارج را افرادی ذکر می‌کنند که در پی شبهه‌افکنی در جامعه‌اند و در همین راستا فتنه‌گری کرده‌اند: «فَأَنَّى فَتَنَاتِ عَيْنِ الْفِتْنَةِ وَلَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيءَ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مَاجَ غَيْبُهَا وَ اسْتَدَّ كَلْبُهَا...»<sup>۱۱</sup>؛ چشم این فتنه [خوارج] در جریان نهر وانیان را من در آوردم. غیر از من احدی جرئت چنین کاری را نداشت، پس از آن که موج دریای تاریکی و شبهه‌ناکی آن بالا گرفته بود و «هاری» آن فرونی یافته بود.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این جا دو تعبیر جالب دارد: اول شبهه‌ناکی و تردیدآوری این جریان است. وضع قدسی و تقوای ظاهری خوارج طوری بود که هر مؤمن نافذالایمانی را به تردید وامی‌داشت. از این جهت یک جو تاریک و مبهم و یک فضای پر از شک و دودلی به وجود آمده بود. تعبیر دیگر آن که حالت این خشکه‌مقدسان را به «کلب» تشبیه می‌کند. کلب یعنی هاری و هاری همان دیوانگی است

که در سگ پیدا می‌شود و به هر کسی می‌رسد او را گاز می‌گیرد، و چون سگ حامل یک میکروب مسری است، این هاری را به بدن کسی که گاز گرفته است وارد می‌کند و از او نیز به دیگران منتقل می‌شود و اگر این وضع ادامه پیدا کند، فوق العاده خطرناک می‌گردد. این است که خردمندان، بلافاصله سگ‌ها را اعدام می‌کنند که لااقل دیگران از خطر هاری نجات یابند. علی (علیه السلام) می‌فرماید: اینها حکم سگ‌ها را پیدا کرده بودند، چاره‌پذیر نبودند، می‌گزیدند و مبتلا می‌کردند و مرتب بر عدد هارها می‌افزودند.<sup>۱۷</sup> حضرت (علیه السلام) به عنوان یک افتخار بزرگ برای خود می‌گوید: این من بودم و تنها من بودم که خطر بزرگی را که از ناحیه این خشکه‌مقدسان به اسلام متوجه می‌شد، درک کردم. غیر از من کسی نبود که ببیند جمعیتی پیشانی‌شان از کثرت عبادت پینه بسته، مردمی مسلکی و دینی، اما در عین حال سد راه اسلام. مردمی که خودشان خیال می‌کنند به نفع اسلام کاری می‌کنند، اما در حقیقت دشمن واقعی اسلامند، و بتواند به جنگ آنها بیاید و خونشان را بریزد، من این کار را کردم.<sup>۱۸</sup>

خوارج با ظاهری آراسته و قدسی به جذب مردم ساده‌دل و عامی مسلک پرداختند تا بدین ترتیب با فریب افکار آنان به مقصد شوم اصلی خود یعنی ایجاد و القای شبهه و تأویل در دین بپردازند. به همین جهت است که حضرت (علیه السلام) در تعریف شاخصه‌های گروه خوارج تأکید می‌نماید که: «إِنَّكُمْ شَرُّ النَّاسِ وَ مَنْ رَمَى بِهِ الشَّيْطَانُ مَرَامِيَهُ وَ ضَرَبَ بِهِ تَبِيهَهُ»؛ شما [خوارج] بدترین مردم و الت دست شیطان و عامل گمراهی این و آن می‌باشید.<sup>۱۹</sup> اشاره امام (علیه السلام) به

**آنارشیزم (Anarchism) به مسلکی گفته می‌شود که بیش از هر چیز معتقد است که جامعه باید بدون حکومت اداره شود. خوارج نیز دقیقاً به همین اندیشه معتقد بودند**



شمار می‌آمد، خاطر نشان می‌کنند: «فَأَنَا نَذِيرٌ لَكُمْ أَنْ تُصْبِحُوا صَرَغِي بِأَنْتَاءِ هَذَا النَّهْرِ وَبَاهْضَامِ هَذَا الْعَائِظِ، عَلَيَّ غَيْرِ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا سُلْطَانَ مُبِينٍ مَعَكُمْ قَدْ طَوَّحَتْ بِكُمْ الدَّارُ، وَاحْتَبَلَكُمْ الْمَقْدَارُ، وَقَدْ كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ هَذِهِ الْحُكُومَةِ فَأَبَيْتُمْ عَلَيَّ إِبَاءَ الْمُتَابِعِينَ، حَتَّى صَرَفْتُ رَأْيِي إِلَى هَوَاكُمِ وَأَنْتُمْ مَعَاشِرُ إِخْفَاءِ الْهَامِ، سُفَهَاءُ الْأَحْلَامِ...»؛ شما را از آن می‌ترسانم! مبدا صبح کنید در حالی که جنازه‌های شما در اطراف رود نهر روان و زمین‌های پست و بلند آن افتاده باشد، بدون آن که برهانی روشن از پروردگار و حجت و دلیلی قاطع داشته باشید. از خانه‌ها اواره گشته و به دام قضا گرفتار شده باشید. من شما را از این حکمیت نهی کردم، ولی با سرسختی مخالف کردید تا به دلخواه شما کشانده شدم. شما ای بی‌خردان و سفیهان...»<sup>۲۱</sup>

**۳. گمراه و دور افتاده از راه حق:** حضرت علی (علیه السلام) پس از پایان جنگ نهر روان می‌فرمایند: «لَا تُقَاتِلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي؛ فَلَئِنْ مِنْ طَلَبِ الْحَقِّ فَاطَّأَتْ، كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَادْرَكَهُ»؛ [ای معاویه و اصحاب او!] - بعد از من با خوارج نجنگید (خوارج را نکشید)؛ زیرا کسی که طالب حق باشد و به آن نرسد، همچون کسی نیست که جوایب باطل باشد و به آن دست یابد.<sup>۲۲</sup>

ابن ابی‌الحدید در این مورد می‌نویسد: مراد حضرت این است که خوارج به سبب گرفتار آمدن به یک شبهه، گمراه شدند. آنان طالب حق بودند و اجمالاً به دین تمسک داشتند و از عقیده خود دفاع می‌کردند، گرچه در عقیده خود راه خطا پیمودند، اما معاویه خواهان حق نبود، بلکه راه باطل می‌پیمود و از عقیده‌ای که با شبهه آمیخته شده باشد، دفاع نمی‌کرد.<sup>۲۳</sup>

**۴. تداوم تفکر انحرافی:** امیر المؤمنین (علیه السلام) در معرفی شاخصه دیگری از خصوصیات خوارج، این گروه را تداوم‌دهنده تفکر انحرافی خود و دارای تعصب لجاجانه بر این تفکر دانسته و تأکید می‌نماید: «... أَنَّهُمْ نَطَفٌ فِي أَصْلَابِ الرَّجَالِ وَ قِرَارَاتِ النِّسَاءِ كَلِمَا نَجَمَ مِنْهُمُ قَرْنٌ قَطِيعٌ، حَتَّى يَكُونَ إِخْرُؤُهُمْ لُصُوصًا سَلَابِينَ»؛ ... آن‌ها نطفه‌هایی در پشت پدران و رحم مادران وجود خواهند داشت، هر گاه که شاخه‌ای از آنان سر برآورد، قطع می‌گردد تا این‌که آخرینشان به راهزنی و دزدی تن در می‌دهند.<sup>۲۴</sup>

**۵. طرفدار آنارشیزم:** آنارشیزم (Anarchism) به مسلکی گفته می‌شود که بیش از هر چیز معتقد است که جامعه باید بدون حکومت اداره شود. خوارج نیز دقیقاً به همین اندیشه معتقد بودند، به ویژه پس از آن‌که پیروان این گروه در سال ۳۸ هجری فریاد «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» را سر دادند، بر این مدعا صحه گذاشته شد. حضرت امیر (علیه السلام) در این مورد می‌فرمایند: «... نَعَسَمُ أَنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ. وَ لَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ: لَا أَمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ وَ أَنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي أَمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَ يَسْتَمْتَعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَ يُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ»؛ آری درست است، فرمانی جز فرمان خدا نیست، ولی این‌ها می‌گویند زمامداری جز برای خدا نیست، در حالی که مردم به زمامداری نیک یا بد نیازمندند تا مؤمنان در سایه حکومت، به کار خود مشغول و کافران هم بهره‌مند شوند و مردم در استقرار حکومت، زندگی کنند...»<sup>۲۵</sup>

**۶. آلت دست شیطان:** حضرت امیر (علیه السلام) خطر افرادی که با مقدس مآبی خود، دل و توجه عده‌ای سادهلوح را به سمت خود جلب

گمراهی‌سازی مردم به دست «آلت دست شیطان» یعنی خوارج، بر شبهه‌افکن بودن و تاویل روا داشتن دین خوارج صحه می‌گذارد.

**«خوارج فتنه‌گر» از دیدگاه امام «فتنه‌ستیز»**

بی‌گمان، در طول دوران نزدیک به پنج ساله حکومت علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) فتنه‌گری خوارج به عنوان بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین آفت و آسیب ممکن، حکومت حضرت را مورد تهدید قرار می‌داد. این فتنه‌گری‌ها - همان‌گونه که پیشتر نیز گفته شد - در مراحل گوناگون اجرا شد و البته با برخورد قاطع حضرت امیر (علیه السلام) نیز مواجه گشت. به همین دلیل حضرت (علیه السلام) شناخت دقیق و جامعی نسبت به این گروه متحجر و ابعاد شخصیتی آنان پیدا کرد.

حضرت (علیه السلام) در معرفی این گروه فتنه‌گر به مؤلفه‌های شخصیتی خوارج اشاره می‌کنند. این مؤلفه‌ها عبارتند از:

**۱. فریب‌خورده شیطان:** حضرت علی (علیه السلام) در جنگ نهر روان وقتی از کنار کشتگان خوارج می‌گذشت، فرمود: «بُؤْسًا لَكُمْ، لَقَدْ ضَرَبَكُمْ مَنْ غَرَبَكُمْ... الشَّيْطَانُ الْمَضِلُّ وَالْأَنْفُسُ الْأَمَّارَةُ بِالسُّوءِ، غَرَبْتُمْ بِالْأَمَانِيِّ، وَ فَسَحَتْ لَهُمُ بِالْمَعَاصِي، وَ وَعَدْتُهُمْ بِالْإِظْهَارِ، فَافْتَحَمَتْ بِهِمُ النَّارُ»؛ بدا به حال شما! آن‌که شما را فریب داد، به شما زیان رساند... شیطان گمراه‌کننده و نفسی که به بدی فرمان می‌دهد، آنان را با آرزوهای مغرور ساخت و راه گناه را بر ایشان آماده کرد و به آنان وعده پیروزی داد و سرانجام به آتش جهنم گرفتارشان کرد...»<sup>۲۶</sup>

**۲. بی‌خرد و سفیه:** حضرت (علیه السلام) در سخنرانی در جمع خوارج نهر روان که بیشتر به مثابه هشدار و نصیحت آنان و تذکر اشتباهات آنان به



علی‌رغم آن که پیامبر اسلام در برخورد با گناهکاران، روشی منطقی و عقلانی و غیر افراطی داشت، خوارج حتی جلوتر از پیامبر گام برداشته و در رویه‌ای کاملاً افراطی و براساس عقائد خاصه خودشان، همه گناهکاران را کافر تلقی می‌نمایند!

چند فراز تاریخی از حیات آن حضرت به چشم می‌خورد. روزی هنگام خطبه حضرت در مسجد کوفه، یکی از خوارج برخاست و گفت: حکومت فقط از آن خداست!

حضرت امیر سکوت کرد و چیزی نگفت، اما در ادامه چند نفر دیگر از خوارج نیز برخاسته و همین سخن را تکرار کردند. در این هنگام علی علیه السلام فرمود: سخن حقی است که از آن اراده باطل می‌شود. شما نزد ما از سه امتیاز برخوردارید. از نماز خواندن شما در مساجد خداوند جلوگیری نمی‌کنیم تا زمانی که دست در دست ما دارید. شما را از غنیمت محروم نمی‌سازیم و تا شما با ما جنگ را شروع نکنید، ما جنگ با شما را آغاز نمی‌کنیم.<sup>۳۵</sup> این بیان امام علیه السلام مبین حداکثر مدارا و سعه صدر در برابر خوارج است. رفق و مدارای حضرت علیه السلام فقط به همین یک مورد بسنده نکردید، بلکه حتی در برابر اهانت‌های آنان به ایشان نیز، حضرت علیه السلام شیوه کظم غیظ، سکوت و مدارا را پیش گرفته بودند. روایت شده که امام علیه السلام با اصحاب خود نشستند بود که زنی زیبا از کنارشان گذشت. چشم‌های همه به او

خیره شد. حضرت علیه السلام فرمود: چشم‌های

این نرینگان، حریصانه می‌نگرد و

این نگریستن مایه تحریک

انان است. هرگاه یکی از

شما زنی را دید و از او

خوشش آمد، با زن

خود آمیزش کند؛

زیرا که او نیز

زنی همانند زن

خود اوست.

یکی از

خوارج

گفت: خدا

این کافر

را بکشد،

چقدر

می‌فهمد!

اصحاب

حضرت از

جا پریدند که

او را بکشند،

امام علیه السلام فرمود: آرام

باشید، جواب دشنام،

دشنام است یا چشم

پوشی از گناه؟<sup>۳۶</sup>

خوارج به عنوان اعتراض به

امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه جمع

شده و در نماز جماعت شرکت نمی‌کردند و

می‌کنند و خود در پوشش مقدس مآبی، به خاطر حماقت ذاتی و جهل ویرانگر خود، موجب آلت دست شدن شیطان می‌شوند را بسیار زیاد می‌دانست. ایشان این خصوصیت را در وجود خوارج دیده و در این مورد تأکید می‌کنند: «ثُمَّ أَنْتُمْ شَرَّارِ النَّاسِ وَ مِنْ رَمِي بِهِ الشَّيْطَانُ مَرَامِيَهُ وَ ضَرَبَ بِهِ تَبِيهَهُ؛ شما [خوارج] بدترین مردم و آلت دست شیطان و عامل گمراهی این و آن هستید»<sup>۳۷</sup>.

۷. متحجر و غیر منطقی: از دیگر ویژگی‌ها و شاخصه‌های گروه خوارج، تحجر و خشک‌فکری آن‌هاست که مورد اشاره حضرت علیه السلام قرار می‌گیرد: «... علی غیر بینه من ربکم و لا سلطان مبین معکم؛ [خوارج] برهانی روشن از پروردگار، و دلیلی قاطع ندارند [و متحجرند]»<sup>۳۸</sup>.

۸. افراطی: به اعتقاد مولا علی علیه السلام افراط و تندروری از دیگر شاخصه‌های بزرگ خوارج است: «سِوَفَ كُمْ عَلِيٌّ عَوَاتِقَكُمْ تَضَعُونَهَا مَوَاضِعَ الْبُرِّ وَ الشَّقَمِ وَ تَخْلَطُونَ مِنْ أَذْنَبِ بَمَنْ لَمْ يَذْنَبْ؛ شمشیرها را بر گردن نهاده، کورکورانه [و به صورت افراطی] پایین می‌آورید و گناهکار و بی‌گناه را به هم مخلوط کرده و همه را یکی می‌بندارید»<sup>۳۹</sup>. منظور حضرت آن است که علی‌رغم آن‌که پیامبر اسلام در برخورد با گناهکاران، روشی منطقی و عقلانی و غیر افراطی داشت، خوارج حتی جلوتر از پیامبر گام برداشته و در رویه‌ای کاملاً افراطی و براساس عقائد خاصه خودشان، همه گناهکاران را کافر تلقی می‌نمایند!

۹. خشن و فاقد احساسات: «حُفَاةٌ طَعَامٌ»<sup>۴۰</sup>

۱۰. پست و برده‌صفت: «عَبِيدٌ أَقْرَامٌ»<sup>۴۱</sup>

۱۱. اوباش: «جَمَعُوا مِنْ كُلِّ أَوْبٍ وَ تَلَقَّطُوا مِنْ كُلِّ شَوْبٍ؛ مردمی که از گروه‌های مختلفی ترکیب شده‌اند و معتقدند که حکومت باید در دست رجاها و اوباش باشد»<sup>۴۲</sup>.

۱۲. فاقد آداب و فرهنگ اسلامی: «مَنْ يَنْبَغِي أَنْ يَفْقَهُ وَيُؤَدِّبَ وَيُعَلِّمَ وَيُدْرِبَ؛ مردمی که سزاوار بودند احکام دین را بیاموزند و با احکام و فرهنگ تعلیم اسلامی آشنا شده و آن‌ها را فراگیرند»<sup>۴۳</sup> - [منظور حضرت آن است که آنان فاقد ادب و فرهنگ و دانش اسلامی اند و چه خوب بود با این قبیل امور آشنا می‌شدند].

۱۳. بی‌ایمان: «إِيْسُوا... وَ لَا مِنَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُوا... الْإِيْمَانَ؛ آنان از جان و دل ایمان نیاوردند»<sup>۴۴</sup>.

۱۴. بی‌ثبات و دارای تذبذب فکری: «أَفْ لَكُمْ، لَقَدْ لَقِيتُ مِنْكُمْ بَرِّحًا! يَوْمًا أَنْادِيكُمْ وَ يَوْمًا أَنْاجِيكُمْ، فَلَا أَخْرَارُ صَدَقَ عِنْدَ النَّدَاءِ وَ لَا إِخْوَانُ ثِقَّةَ عِنْدَ التَّجَاةِ؛ اف بر شما باد، من از شما، به سختی بسیار گرفتار شدم. روزی شما را فرا می‌خوانم و روزی دیگر راز نبرد را برای شما باز می‌گویم، ولی شما نه به هنگام دعوت، از آمدنم و راستگوییید و نه به هنگام بیان راز، مردان مورد اعتمادی هستید»<sup>۴۵</sup>.

رویه «امام فتنه‌ستیز» در برابر «خوارج فتنه‌گر»

امیرالمؤمنین علیه السلام در برابر فتنه‌گری‌های خوارج، سه واکنش از خود نشان دادند:

۱. مدارا: اولین واکنش حضرت علیه السلام مدارا با این گروه بود.

امام در منشی مدبرانه، حداکثر مدارا و خویشتنداری را در برابر

اقدامات و فتنه‌های این گروه مبذول می‌داشت. این مسئله در

## امام علیؑ پس از اطمینان از ناکافی بودن سیاست مدارا در برابر زیاده‌خواهی‌های خوارج، در مرحله دوم به گفت‌وگو با آنان متوسل شد تا از این رهگذر آنان را به پذیرش اشتباهات خود وادارد.

وقعی به گفته‌های ابن عباس نگذاشتند.<sup>۳۶</sup> خود حضرت با آنان مناظره کرد و خطاب به آنان گفت: مگر نه این‌که وقتی این جماعت قرآن‌ها را [بر نیزه] افراشتند، من به شما گفتم: این یک مکر و نشان ضعف آن‌هاست، اگر مقصودشان داوری قرآن‌ها باشد، پیش من می‌آمدند... مگر نه این‌که هیچ کس به اندازه من حکمیت را ناخوش می‌دانست؟ گفتند: درست است. فرمود: مگر نه این‌که شما مرا ناچار به پذیرفتن حکمیت کردید؟!... پس از این گفت‌وگو و مناظره، بسیاری از خوارج به همراه امام علیؑ از محل تجمع خود برگشتند.

احساس ندامت این گروه از خوارج توباب و جدایی آن‌ها از خوارج افراطی و خشک‌منغز، محصول تدبیر و درایتی بود که حضرت امیر علیؑ با تمسک به آن، به این پیروزی بزرگ دست یافته بود. این سنت، در مراحل دیگر تاریخ حیات حضرت علیؑ تکرار شد. به عنوان نمونه وقتی علیؑ وارد کوفه شد، بسیاری از خوارج با آن حضرت به آن جا آمدند و شمار فراوانی از آنان نیز در نخيله و دیگر جاها ماندند و به کوفه نیامدند. حرقوص بن زهیر سعدی و زرعه بن برج طائی که هر دو از سران خوارج به شمار می‌آمدند، نزد حضرت آمدند. حرقوص گفت: از گناه خودت توبه کن و با ما بیا تا به جهاد با معاویه رویم.

علیؑ فرمود: من بودم که شما را از حکمیت باز داشتم، اما شما نپذیرفتید و اینک آن را گناه می‌شمارید؟ بدانید که حکمیت گناه نبود، بلکه ناشی از ناتوانی رأی و سستی تدبیر بود و من شما را از آن باز داشتم.

زرعه گفت: به خدا قسم اگر از داور قرار دادن این مردان توبه کنی، تو را به خدا و رضای الهی می‌کشم. علیؑ فرمود: بی‌نوی نگون‌بخت! گویا کشته تو را می‌بینم که باد بر آن می‌وزد!

زرعه گفت: دوست دارم که چنین باشم!<sup>۳۷</sup> حضرت همچنین پیش از جنگ نهروان، در رد اعتقادات خوارج مبنی بر این‌که «که اگر کسی گناه کبیره انجام دهد، کافر و از اسلام خارج شده است، مگر توبه کند و دوباره مسلمان گردد»، با استدلالی متین با آنان به گفت‌وگو پرداخته و فرمودند: «اگر چنین گمان می‌کنید که من خطا کرده و گمراه شدم، پس چرا همه امت محمدﷺ را به گمراهی من گمراه می‌دانید و خطای مرا به حساب آنان می‌گذارید و آنان را برای خطای من کافر شمارید؟ شمشیرها را بر گردن نهاده، کورکورانه فرود می‌آورید و گناهکار و بی‌گناه را به هم مخلوط کرده و همه را یکی می‌پندارید؟ در حالی که شما می‌دانید همانا رسول خداﷺ زناکاری را که همسر داشت سنگسار کرد، سپس بر او نماز گزارد و میراثش را به خانواده‌اش سپرد و قاتل را کشت و میراث او را به خانواده‌اش بازگرداند. دست دزد را برید و زناکاری را که همسر نداشت، تازیانه زد. و سهم آنان را از غنایم می‌داد تا با زنان مسلمان ازدواج کنند. پس پیامبرﷺ آن‌ها را برای گناهانشان کیفر می‌داد و حدود الهی را جاری می‌ساخت، اما سهم اسلامی آن‌ها را از بین نمی‌برد و نام آن‌ها را از دفتر مسلمین خارج نمی‌ساخت [پس با انجام گناهان کبیره کافر نشدند].<sup>۳۸</sup>»

گاهی با شعار تند و زننده مخالفت خود را علنی می‌کردند. روزی امیرالمؤمنین علیؑ مشغول نماز بود که یکی از سران خوارج به نام ابن کواء در نماز فرادای خود به عنوان اعتراض این آیه را تلاوت کرد: «وَلَقَدْ أَوْحَى إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَنْ أَشْرَكَ لِيَخِطُبَنَّ عَمَلِكُ وَ لَنْ كُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (زمر، ۶۵): بر تو [ای رسول] و پیامبران پیش از تو چنین وحی شده که اگر به خدا شرک آوری، عملت را محو و نابود می‌گرداند و سخت از زیانکاران خواهی گردید.

امام علیؑ به حکم فرموده قرآن: «وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ انصتوا لعلکم ترحمون» (اعراف، ۲۰۴)؛ و چون قرآن قرائت شود، همه گوش بدان فرا دهید و سکوت کنید تا مورد لطف و رحمت خدا واقع شوید، سکوت کردند تا آیه تمام شد و سپس به نماز ادامه داد. ابن کواء مجدداً آیه را چندین بار تلاوت کرد. حضرت علیؑ سرانجام با آیه‌ای از قرآن که به نمازش هم آسیب نرسد، فرمود: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَا يَسْتَحْفَتُكَ الَّذِينَ لَا يوقنون» (روم، ۶۰)؛ صبر پیشه کن که وعده خدا البته حق و حتمی است و مراقب باش که مردم بی‌یقین و ایمان، مقام حلم و وقارت را به خفت و سبکی نکشانند.

مدارا و سعه‌صدر حضرت در برابر مخالفان خود، درس بسیار آموزنده‌ای برای حاکمان به شمار می‌آید، چه آن‌که خود حضرت در نامه‌ای خطاب به مالک‌اشتر نخعی تأکید می‌کند که: «و ارفق ما كان الرفق ارفقاً»؛ در آنجا که مدارا کردن بهتر است، مدارا کن.<sup>۳۹</sup> از این رو سیاست ابتدایی حضرت علیؑ در برابر خوارج، اتخاذ مشی ملایم و مدارا و صبوری در برابر آن‌ها بود تا شاید با سعه‌صدر و حلم مثال‌زدنی امام علیؑ خوارج متصلب، در روش‌های ضد دینی و شبهه‌افکنانه خود تجدیدنظر نمایند.

**۲. گفت‌وگو:** واکنش دیگر امام علیؑ در برابر خوارج، اتخاذ سیاست گفت‌وگو و مناظره با آن‌ها و به عبارتی تبلیغ چهره به چهره دین بود. امام علیؑ پس از اطمینان از ناکافی بودن سیاست مدارا در برابر زیاده‌خواهی‌های خوارج، در مرحله دوم به گفت‌وگو با آنان متوسل شد تا از این رهگذر آنان را به پذیرش اشتباهات خود وادارد. حضرت قبل از آغاز جنگ با خوارج، برای آن‌که حجت را بر آن‌ها تمام کند، جوانی از بنی عامر بن صعصعه را مأمور کرد تا قرآن را بگیرد و به سمت آنان رود و این جماعت را به کتاب خدا و به سنت پیامبر دعوت کند، ولی این جوان به دست خوارج تیرباران شد و به شهادت رسید و وقتی حضرت علیؑ حجت را بر آن‌ها تمام شده دانست، به سوی خوارج حمله کرد و بسیاری از آنان را به هلاکت رساند.<sup>۳۸</sup>

پس از آن نیز حضرت علیؑ ابن عباس را به نزد خوارج فرستاد و به وی مأموریت داد تا آنان را به کتاب و سنت فرا خواند، اما خوارج





## سومین و آخرین عکس‌العمل حضرت در برابر خوارج، مقابله قاطع و عملی در برابر کجروی‌های آنان بود.

**۲. مقابله:** سومین و آخرین عکس‌العمل حضرت در برابر خوارج، مقابله قاطع و عملی در برابر کجروی‌های آنان بود. پس از آن‌که عبدالله بن خناب، یکی از یاران حضرت علی علیه السلام به دست گروهی از خوارج به شهادت رسید،<sup>۴۳</sup> امام علی علیه السلام به مقابله جدی و بدون اغماض با عاملان این جنایت پرداخت. پس از دستگیری آنان، فرمود: گروه گروه شوید تا حرف‌های هر یک از گروه‌های شما را جداگانه بشنوم. آن‌ها گروه گروه شدند و هر گروهی مثل گروه دیگر به قتل ابن خناب اعتراف کردند و گفتند: تو را هم مثل او می‌کشیم.

علی علیه السلام فرمود: به خدا قسم، اگر همه مردم دنیا به این چنین کشتن او اعتراف کنند و من توانایی کشتن آن‌ها را داشته باشم، همه آن‌ها را می‌کشم.

آن‌گاه رو به اصحابش کرد و فرمود: بر اینان سخت گیرید که من نخستین کسی هستم که بر آنان سخت می‌گیرم.<sup>۴۴</sup>

جنگ نهروان نیز جلوه تمام‌نمای مقابله حضرت علیه السلام با خوارج به شمار می‌آید. پس از جریان حکمیت و مجبور شدن علی علیه السلام از دست کشیدن جنگ با معاویه، خوارج دائماً به دنبال بهانه‌جویی و فتنه‌جویی بودند، تا این‌که در برابر حضرت امیر علیه السلام ایستادند و با جمع‌آوری ۱۲ هزار نیروی جنگی، آماده نبرد با حضرت علیه السلام شدند این تعداد نیروی جنگی با تبلیغ امیرالمؤمنین به چهار هزار نفر تقلیل یافتند و این تعداد باقیمانده نیز بر اثر لجاجت خود توسط امیرالمؤمنین و لشکر پرتوانش به هلاکت رسیدند و فقط نه تن از آنان جان سالم به در بردند که یکی از آنان یعنی عبدالرحمن بن ملجم، بعدها عامل به شهادت رسیدن حضرت علی علیه السلام شد.

### سرانجام این گروه «فتنه‌گر»

پس از شهادت حضرت علی علیه السلام بازماندگان خوارج فرصتی یافتند تا از نو، به تبلیغ و ترویج فکر خود پردازند. آنان در سراسر حکومت امویان و نبوی از حکومت عباسیان موجب نگرانی خلفا بودند. دلبری و تهوّر آنان آن‌چنان بود که گاه دسته‌های کوچکی از آنان، سپاهیان انبوه را در هم شکستند و سرانجام در

قرن دوم هجری، سر دسته فرقه‌ای از خوارج به نام عبدالرحمان بن رستم که از سرزمین‌های جنوب شرقی ایران برخاسته بود، توانست در مغرب اسلامی در شهر تاهرت برای مدت یکصد و پنجاه سال دولتی به نام دولت رستمیان تأسیس کند.<sup>۴۵</sup> اما هرچه بود، تهوّر بی‌باکانه و جنون‌آمیز خوارج، موجب تحت تعقیب قرار گرفتن آنان توسط خلفا شد، به گونه‌ای که در اوایل تأسیس دولت عباسیان، منقرض گشتند. منطق خشک و بی‌روح آن‌ها و خشکی و خشونت رفتار آن‌ها، مبیانت روش آن‌ها با زندگی و بالاخره تهوّر آن‌ها که «تقیه» را حتی به مفهوم صحیح و منطقی آن کنار گذاشته بودند، آن‌ها را نابود ساخت. مکتب خوارج مکتبی نبود که بتواند واقعاً باقی بماند، ولی این مکتب اثر خود را باقی گذاشت، افکار و عقاید خارجی‌گری در سایر فرق اسلامی نفوذ کرد و هم اکنون «نهروانی»‌های فراوانی وجود دارند و مانند عصر و عهد علی علیه السلام خطرناک‌ترین دشمن داخلی اسلام به شمار می‌روند؛ همچنان‌که معاویه‌ها و عمروعاص‌ها نیز همواره وجود داشته و دارند و از وجود «نهروانی»‌ها که دشمن آن‌ها شمرده می‌شوند، به موقع استفاده می‌کنند.<sup>۴۶</sup> از این رو می‌توان نتیجه گرفت که اگرچه گروهی به نام خوارج از صفحه روزگار محو گردیده است، اما مسلک آنان که در شاکله «فتنه‌گری» نما و نماد می‌یابد، همچنان پابرجاست.

### پی‌نوشت‌ها:

۱. رضا برنجکار، آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، نشر طه، صص ۳۲ - ۲۴.
۲. صدرالدین شرف‌الدین، عمار یاسر، ترجمه سیدغلامرضا سعیدی، ص ۱۳۳.
۳. آیین‌وند، صادق، تاریخ سیاسی اسلام، صص ۹۳ - ۹۲.
۴. همان، صص ۱۲۲ - ۱۲۱.
۵. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۱۵۶.
۶. سبحانی، جعفر، فروغ ولایت، ص ۳۹۶ و ۱۵۶.
۷. همان، صص ۳۹۷ - ۳۹۶.
۸. همان، ص ۳.
۹. عمادالدین حسین اصفهانی، تاریخ مفضل

- اسلام، نشر کتابخانه اسلام، صص ۲۰۷ - ۲۰۶.
۱۰. آیین‌وند، صادق، پیشین، ص ۱۸۰.
۱۱. مطهری، مرتضی، جاذبه و دافعه علی علیه السلام، صص ۱۱۶.
۱۲. عمادالدین حسین اصفهانی، پیشین، صص ۱۹۹ - ۱۹۸.
۱۳. مطهری، مرتضی، پیشین، صص ۱۲۲ - ۱۲۱.
۱۴. عمادالدین حسین اصفهانی، پیشین، ص ۲۰۸.
۱۵. همان، همین طور بنگرید: محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری، مترجم ابوالقاسم پاینده، ج ۶، صص ۲۶۱۹ - ۲۵۸۳.
۱۶. نهج البلاغه، خطبه ۹۳.
۱۷. مطهری، مرتضی، پیشین، ص ۱۵۵.
۱۸. همان، صص ۱۵۷، ۱۵۶.
۱۹. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.
۲۰. همان، حکمت ۳۲۳.
۲۱. همان، خطبه ۳۶.
۲۲. همان، خطبه ۶۱.
۲۳. میزان‌الحکمه، ج ۳، ص ۳۱۵، ذیل حدیث ۴۸۴۰.
۲۴. نهج البلاغه، خطبه ۶۰.
۲۵. همان، خطبه ۴۰.
۲۶. همان، خطبه ۱۲۷.
۲۷. همان، خطبه ۳۶.
۲۸. همان، خطبه ۱۲۷.
- ۲۹ تا ۳۳. همان، خطبه ۲۳۸.
۳۴. همان، خطبه ۱۲۵.
۳۵. میزان‌الحکمه، ج ۱، ص ۵۸۲، حدیث ۱۹۴۲.
۳۶. همان، ج ۵، ص ۱۸۹، حدیث ۸۴۲۰.
۳۷. نهج البلاغه، نامه ۴۶.
۳۸. میزان‌الحکمه، ج ۸، ص ۵۳۱، حدیث ۱۵۵۴۳.
۳۹. همان، ج ۹، ص ۳۵۸، حدیث ۱۶۷۵۷.
۴۰. همان، ج ۳، ص ۳۱۱، حدیث ۴۸۳۱.
۴۱. همان، ص ۳۰۹، حدیث ۴۸۲۷.
۴۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.
۴۳. میزان‌الحکمه، ج ۳، ص ۳۱۲، حدیث ۴۸۳۲.
۴۴. همان، ج ۳، ص ۳۱۳، حدیث ۴۸۳۳.
۴۵. شهیدی، سیدجعفر، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۱۵۵.
۴۶. مطهری، مرتضی، پیشین، صص ۱۳۲ - ۱۳۱.

